

مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) دانشگاه شیراز، مقاله‌ی علمی-پژوهشی

سال سیزدهم، شماره‌ی سوم، پاییز ۱۴۰۰، پیاپی ۴۹، صص ۲۳۳-۲۶۰

DOI: 10.22099/JBA.2020.37239.3763

بررسی و تحلیل ردپای چشم رنگی یا غیرسیاه در ادبیات فارسی

محمدحسین کرمی*

چکیده

یکی از مهم‌ترین عناصر زیبایی‌شناسی در شعر کهن‌سال فارسی نوع نگاه به بدن است. شاید بتوان چشم را مهم‌ترین عنصر زیبایی در شعر فارسی دانست، به طوری که نمی‌شود از زیبایی آدمی سخن گفت و از چشم نام نبرد. بدیهی است که یکی از مهم‌ترین عوامل زیبایی چشم انسان، رنگ آن است. ضمن بررسی و جست‌وجوی فراوان در پهنه‌ی چشمگیر ادبیات و به‌ویژه شعر فارسی، متوجه می‌شویم که تا قرن یازدهم هجری رنگ چشم خوب‌رویان همواره سیاه و به‌ندرت سبز، آبی یا قهوه‌ای است و رنگ موها نیز تقریباً همه‌جا سیاه است و خیلی کم به مواردی از موی زرد، طلایی یا قرمز اشاره شده. ماهیت این پژوهش نگرشی زمانمند (chronological) را می‌طلبد؛ زیرا نگرش به چشم به‌عنوان یکی از مهم‌ترین عناصر زیبایی‌شناسی سنتی و تغییر نگرش در آن، بیش از همه تابع زمان و تحولات ناشی از آن بوده است؛ بنابراین سعی شده این موضوع با ترتیب تاریخی در شعر فارسی بررسی شود و با دقت و وسواس ردپای چشم غیرسیاه در شعر فارسی گرفته و مهم‌ترین مواردی که در شعر شاعران بزرگ آمده است، تا حد امکان استخراج شود. برداشت از متون دینی و به‌ویژه قرآن کریم و تفاسیر در تعیین معیارهای زیبایی و نوع نگاه به چشم بسیار مؤثر بوده است. علاوه‌براین بررسی دقیق نشان می‌دهد که: اولاً تا قرن یازدهم هجری یا از چشم رنگی یعنی سبز، کبود و فیروزه‌ای ذکری نشده یا از همان تعداد اندکی که ذکر شده، به‌جز سه مورد در ناحیه‌ی آذربایجان همگی بار

* استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز mohamadhkarami@gmail.com

منفی دارد؛ یعنی برای توصیف چشم دشمنان یا خوک، دیو و اژدها به کار رفته است. ثانیاً، دلایل متعددی چون تفسیر متون دینی، جغرافیا و توجه شاعران به عناصر غالب در شعر و تجربه‌های شخصی در بی‌توجهی و یا نگاه منفی به چشم رنگی مؤثر بوده است. **واژه‌های کلیدی:** چشم سیاه، چشم کبود، چشم آبی، زرقا، چشم نیلوفری، چشم رنگی

۱. مقدمه

نظریه‌پردازان علم‌الجمال براساس متون دینی یا معیارهای عرفی و تجربه‌های شخصی برای تمییز زیبایی اعضای بدن معیارهایی را در نظر گرفته و برای هر یک صفاتی ذکر کرده‌اند. معمولاً متون ادبی مصداق‌های عینی این معیارها را پیش روی ما قرار می‌دهند. در میان اعضای بدن، بدون تردید چشم مهم‌ترین نقش را در زیبایی و گیرایی آدمی دارد و چشم‌های زیبا با نگاه‌های مسحورکننده چه دل‌هایی را که ربوده‌اند و چه خردهایی را که به بیراهه کشانده‌اند؛ از این رو در شعر فارسی به‌ویژه شعر عاشقانه که موضوع و محور اصلی آن زیبایی و دلربایی است، چشم‌ها مهم‌ترین نقش را برعهده دارند و با صفات فراوانی به کار رفته‌اند؛ مانند: چشم سیاه یا سیه، چشم نرگس، چشم خمار، چشم مست، چشم گویا، چشم سخنگو، چشم ازرق، چشم کبود، چشم بینا، چشم پاک‌بین، چشم پاک، چشم نیلوفری، چشم آسمان‌گون، چشم سرمست، چشم بدمست، چشم خوابناک، چشم ستمگر، چشم دل‌فریب، چشم جادوانه، چشم ناهوشیار، چشم پرنیرنگ، چشم پرخواب، چشم آهوانه، چشم کافر، چشم روبه‌باز، چشم رنگ‌آمیز، چشم شوخ، چشم ناوک‌انداز، چشم بلعجب، چشم تیرانداز، چشم ناتوان، چشم کمانکش، چشم گریه‌دوست، چشم شهلا، چشم عبهر، چشم آب‌ریز، چشم دوربین، چشم غارتگر، چشم دل‌فریب، چشم ساحر، چشم غماز، چشم خوش، چشم خون‌خوار، چشم عیار، چشم نیم‌مست، چشم مخمور، چشم خون‌خواره، چشم خون‌ریز، چشم خون‌فشان، چشم سحرآمیز، چشم جادو و.... همچنین ترکیباتی مانند گلستان چشم، جام چشم، افسون چشم، میخانه‌ی چشم، آهوی چشم، بادام چشم، کرشمه‌ی چشم، فریب چشم، آبی چشم، چشمه‌ی چشم، کیفیت چشم، نرگس چشم، غمزه‌ی چشم و... .

و صفات چشم عاشق، مانند چشم اشک‌بار، چشم بیدار، چشم گریان، چشم خون‌ریز، چشم خون‌بار، چشم پرآب، چشم بی‌خواب، چشم سیه‌کاسه، چشم خونین، چشم گوهربار، چشم گوهرریز، چشم سیل ران و ابر بارنده. در این مقاله به رنگ چشم‌ها، به ویژه چشم‌های رنگی و غیرسیاه در شعر فارسی خواهیم پرداخت.

۱.۱. پیشینه‌ی تحقیق

از آنجاکه بدن در ادبیات و به‌خصوص ادبیات غنایی ظهور و بروزی ویژه دارد، همواره مورد توجه نظریه‌پردازان علم‌الجمال و شاعران عاشقانه‌سرا بوده و آن‌ها به معیارهای زیبایی‌شناسی بدن توجه بسیار نموده‌اند. بحث در مورد معیارهایی زیبایی یا به تعبیر قدما علم‌الجمال در کتاب‌های مختلفی آمده است؛ حتی در آثار پیش از اسلام نیز نمونه‌هایی از این توجه و اهتمام دیده شده است (رک. زرقانی و همکاران، ۱۳۹۸: ۱۲۸). در میان پژوهش‌های متأخر، مقاله‌ی «نشانه‌های زیبایی پیکرین در ادب فارسی» و کتاب *تاریخ بدن در ادبیات فارسی* اثر زرقانی و همکاران قابل توجه است. در این آثار به معیارهای زیباشناسی سنتی اشاره و به طبع درباره‌ی نگاه نظریه‌پردازان و شاعران و نویسندگان به چشم در چارچوب نگرش سنتی مطالبی ذکر شده است. درباره‌ی موضوع پیش‌رو که به‌طوراختصاصی به چگونگی نگاه به چشم رنگی و سیر تحول آن می‌پردازد، هیچ‌گونه تحقیق مستقلی انجام نشده است. اهمیت این پژوهش تنها در این نیست که نوع نگاه شاعران به چشم را بررسی می‌کند؛ بلکه علاوه‌برآن، از این جهت که به دلایل نوع نگاه و تحول معیارهای زیبایی‌شناسی می‌پردازد، واجد اهمیت است.

۲.۱. شیوه‌ی پژوهش

با تورق دیوان‌ها و نگرستن به کلیدواژه‌های دیوان‌های اشعار و درنهایت جست‌وجوی اینترنتی در گوگل و سایت گنجور کوشش شد، ابتدا جست‌وجوی کلی با کلیدواژه‌ی چشم و رنگ‌های سیاه، کبود، سبز و قهوه‌ای انجام شود که چندان نتیجه‌ی مطلوبی

نداشت؛ سپس دیوان‌های شاعران بزرگ در دوره‌ها و مناطق مختلف، بررسی دقیق شد و هر بیتی که واژه‌ی چشم در آن به کار رفته بود و آنچه مربوط به رنگ چشم می‌شد، یادداشت شد. شاعرانی که همه‌ی اشعار آن‌ها بررسی شد، عبارت‌اند از: رودکی، فرخی، عنصری، ناصر خسرو، کسایی مروزی، سنایی غزنوی، فردوسی، اسدی طوسی، نظامی گنجوی، رشید و طواط، عطار نیشابوری، سعدی، مولوی، حافظ، خواجوی کرمانی، سلمان ساوجی، کمال‌الدین اسماعیل، کمال خجندی، جامی، لسانی شیرازی، محتشم کاشانی، صائب تبریزی و بیدل دهلوی.

۲. رنگ چشم‌ها

چشم‌ها اگر درشت باشند و با مجموعه‌ی تشکیل‌دهنده‌ی صورت مثل رخسار و دهان و بینی و ابرو متناسب و هماهنگ باشند و تشکیل یک هارمونی بدهند، زیبا هستند و گیرایی دارند؛ اما نکته‌ی مهم و پرسش اصلی این پژوهش این است که در شعر فارسی کدام رنگ برای چشم مطلوب بوده و چرا؟ و آیا در گذر زمان این مطلوبیت یکسان بوده یا در آن تغییری ایجاد شده است. همچنین آیا شاعران و مناطق زندگی یا اعتقادات آن‌ها در این امر دخالتی داشته یا خیر؟

بررسی‌های دقیق درباره‌ی چشم نشان داد که بیشترین آمار، به چشم بدون توجه به رنگ آن‌ها اختصاص داشت. در تعداد کمی از آن‌ها رنگ چشم‌ها نیز ذکر شده است. گاهی شاعران یک غزل کامل یا چند رباعی و حتی قصیده را با ردیف یا در توصیف چشم محبوب سروده‌اند؛ برای مثال سنایی غزنوی دو رباعی با ردیف چشم سروده که بیت نخست آن‌ها چنین است:

گفتم خود را ز خس نگهدار ای چشم خود را و مرا به درد مسپار ای چشم...
و رباعی دیگر:

افسرده شد از دم دهانم دم چشم بر ناخن من گیا دمید از نم چشم...

(سنایی، بی‌تا: ۱۱۵۳)

و انوری در یک رباعی، نه بار واژه‌ی چشم را آورده است:

چشم تو در آینه به چشم تو نمود بر چشم تو فتنه گشت هم چشم تو زود
چشم خوش تو چشم تو را کرد به چشم پس آفت چشم تو هم از چشم تو بود
(انوری، ۱۳۶۴: ۹۸۷)

کمال‌الدین اسماعیل شش رباعی با ردیف چشم سروده و شیخ اجل، سعدی شیرازی،
غزلی دارد در توصیف چشم معشوق که مطلع آن بیت زیر است:
ای چشم تو دلفریب و جادو در چشم تو خیره چشم آهر
(سعدی، ۱۳۸۹: ۵۳۶)

همچنین محتشم کاشانی غزلی دارد با ردیف چشم سیاه به مطلع:
زهی کرشمه تو را سرمه‌سای چشم سیاه دو عالمت نگرستن بهای چشم سیاه
(محتشم کاشانی، ۱۳۷۲: ۴۸۳)

با جست‌وجوی مفصلی که در دیوان شاعران زبان فارسی از رودکی به بعد انجام شد،
واژه‌ی چشم بسامد شگفتی دارد. با برآوردی تقریبی بیش از ۶۰٪ موارد با تحقیق موردنظر ما
پیوندی ندارد؛ یعنی درباره‌ی زیبایی چشم و رنگ آن نیست. حدود ۴۰٪ آن‌ها مربوط به
غزلیات، تغزلات قصاید و رباعی‌هاست که به زیبایی و گیرایی چشم معشوق مربوط است و
از میان این ۴۰٪ فقط تعداد محدودی به رنگ چشم‌ها اشاره کرده‌اند.

۳. رنگ چشم‌ها در شعر فارسی

به‌جز شکل و کیفیت چشم و تناسب با بقیه‌ی اجزای صورت، بدون‌تردید مهم‌ترین عامل
زیبایی و گیرایی چشم‌ها رنگ آن‌هاست. با اینکه همه‌ی رنگ‌ها می‌توانند زیبا باشند؛ اما در
شعر فارسی رنگ سیاه جایگاه ویژه‌ای دارد و در همه‌ی دوره‌ها پربسامد است. نکته‌ی مهم
این است که تا قرن یازدهم هجری از رنگ غیرسیاه فقط به تعداد اندکی در شعر فارسی آمده
است. از همین تعداد هم فقط سه مورد بار مثبت دارد و بقیه‌ی موارد حتماً بار منفی دارد؛
یعنی به‌عنوان امری مطلوب برای بیان زیبایی معشوق یا انسان به کار نرفته است. اینک این
موضوع را به‌طور مبسوط در دیوان شاعران با ذکر شواهد بررسی و تحلیل می‌کنیم. ابتدا چشم
سیاه و سپس چشم‌های غیر سیاه یعنی کبود، سبز، نیلوفری و... را بررسی می‌کنیم.

۱.۳ چشم سیاه

نتیجه‌ی جست‌وجو در دیوان شاعران درباره‌ی چشم سیاه به ترتیب زمانی به شرح زیر است:

۱.۱.۳ رودکی

در شعر رودکی فقط دوبار از رنگ چشم‌ها یاد شده که در هر دو مورد، رنگ سیاه است.

شاد زی با سیاه چشمان شاد که جهان نیست جز فسانه و باد
(رودکی، ۱۳۷۸: ۲۱)

فخر رهی بدان دوسیه چشمانک توست کآمد پدید زیر نقاب از برِ دو رخ
(همان: ۲۳)

۲.۱.۳ فرخی سیستانی

فرخی سه بار در اشعارش چشم سیاه آورده است و دو بار آهوچشم. او یک‌بار هم چشم

سیاه گوزن آورده که نشان می‌دهد منظور او از آهوچشم نیز چشم سیاه است:

کاخ او پر بتان آهو چشم باغ او پر بتان کبک خرام
(فرخی سیستانی، ۱۳۶۳: ۲۲۵)

و در قصیده‌ای دیگر گفته است:

تذرو عقیق روی، کلنگ سپید رخ گوزن سیاه چشم، پلنگ ستیزه کار
(همان: ۱۴۵)

باز جای دیگر گفته است:

به جان تو که نیارم تمام کرد نگاه ز بیم چشم رسیدن بدان دو چشم سیاه
(همان: ۳۵۷)

او در توصیف شکارِ جرگه‌ی محمدبن محمود هنگام هدف قرار دادن آهوان با نگاهی

ترحم‌انگیز می‌گوید:

مرا ز چشم و سیه زلف یار یاد آمد فرو نشستم و بگریستم به زاری زار
در آرزوی دوزلف و دوچشم آهوی خویش چو چشم شیران کردم زخون دیده کنار
(همان: ۱۰۳)

و باز در بیتی دیگر:

نشان مستی در من پدید بود و بتم همی نمود به چشم سیه نشان خمار
(همان: ۱۰۹)

۳.۱.۳. عنصری بلخی

عنصری برای توصیف معشوق زیبا رو فقط یکبار رنگ چشم را آورده و آن هم رنگ سیاه است. یکبار هم چشم یار را عبهر خوانده است که قاعدتاً باید چشم سیاه و سهلا مراد او باشد.^۱ (عنبر به خم زلفش عبهر بدل چشمش) او در بیت دیگری گفته است: نه خفته است آن سیه چشم و نه بیدار نه مست است آن سیه زلف و نه هشیار
(عنصری، ۱۳۶۳: ۱۶۲)

جالب است که عنصری در تشبیب قصیده‌ای از آب شدن برف کوه‌ها و رویدن گل‌ها و سبزه‌ها یاد می‌کند و برای آن‌ها لفظ مینا چشم، یعنی چشم سبز - آبی می‌آورد؛ البته برای گل‌ها نه شخصیت انسانی و این نشان می‌دهد که این رنگ مورد توجه و پسند بوده است؛ ولی عامل دیگری موجب شده که برای توصیف چشم زیبای انسان به کار نرود: افسر سیمین فرو گیرد ز سر کوه بلند باز میناچشم و دیاروی و مشکین سر شود
(همان: ۲۴)

۴.۱.۳. کسایی

کسایی فقط یکبار چشم را با رنگ، آن هم سیاه آورده است:
کشی آن چشم سیاهش ببین خوششی آن تنگ دهانش نگر
(کسایی، ۱۳۶۹: ۷۵)

۵.۱.۳. سنایی غزنوی

در کل دیوان سنایی یکبار رنگ چشم ذکر شده است و آن هم سیاه است. در غزلیات نیز صدها بار چشم را با صفات مختلف آورده؛ اما مستقیم به رنگ آن اشاره نکرده است؛ بلکه یکبار نرگسین چشم (سنایی، بی تا: ۸۰۵) بار دیگر چشم آهوئی (همان: ۹۱۰) و بار سوم چشمکان عبهری (همان: ۷۸۵):

زین سیه چشمی جادو صنمی طرفه چوماه بی نظیری که نظیریش نه، در هفت اقلیم
(همان: ۱۰۸۳)

۶.۱.۳. خاقانی شروانی

متنوع‌ترین رنگ‌های چشم در شعر خاقانی آمده است: چشم سیاه، چشم شهلا، چشم زرقا، چشم هندو، چشم گوزن، چشم سفیدشده، چشم سرخ و گربه‌چشم (سبز). در اینجا فقط به ذکر چندبیت بسنده می‌شود و درباره‌ی چشم زرقا و گربه‌چشم پس از این بحث خواهد شد: تو ترک سیه‌چشمی، هندوی سپیدت من خواهی کُله‌م سازی، خواهی کمرم بخشی (خاقانی، ۱۳۵۷: ۶۶۸)

خون‌گریم و از دو هندوی چشم رومی‌بچگان روان بینم (همان: ۲۶۵)

بخت را در گلیم بایستی این سفیدی برص که در بصر است (همان: ۶۲)

الحق نهنگ هندویی دریا نما از نیکویی صحنش چو آب‌لولویی از چشم‌شهلا ریخته (همان: ۳۸۱)

و در وصف خروس صبح‌خوان گفته است:

آن موذن سرخ چشم سرمست قامت به سر زبان برآورد (همان: ۵۰۶)

۷.۱.۳. انوری

انوری نیز در بیتی می‌گوید:

چشم سیه سفید کارت در کار چنان سیه گر آمد (انوری، ۱۳۶۴: ۸۲۳)

۸.۱.۳. رشید و طواط

رشید و طواط که بنا بر دو قطعه‌ی هجوی که خاقانی احتمالاً خطاب به او سروده، گویا سبزچشم (گربه‌چشم) بوده است، صفت چشم را به صورت سواد دیده، چشم چون آهو و چشم سیاه (یکبار) آورده است:

عادت ربودن دل و پیشه هلاک جان آن دو رخ سپید و دو چشم سیاه راست (وطواط، ۱۳۳۹: ۵۶۵)

۹.۱.۳. عطار نیشابوری

عطار نیشابوری در اشعارش صدها بار از چشم یاد کرده است. او ده‌ها بار چشم را با صفات مست و خمار، دوبار صفت سیاه (سیه) و یک‌بار آهوچشم آورده است:

ای بوس تو اصل هر شماری چشم سیهت سفید کاری
(عطار، ۱۳۶۸: ۶۳۷)

سیه زلف و سیه چشم و سیه دل سیه گر بود و پوشیده سیاهی
(همان: ۶۸۴)

۱۰.۱.۳. مولوی

مولوی در غزلیات شمس پنج‌بار صفت سیاه، سه‌بار عبهری، یک‌بار سواد چشم، یک‌بار ظلمت دو چشم و یک‌بار آهو چشم آورده است. فقط سه‌بیت یادداشت می‌شود:

آینه‌ام من آینه‌ام من، تا که بدیدم روی چو ماهش چشم جهانم چشم جهانم، تا که بدیدم چشم سیاهش
(مولوی، ۱۳۵۲: ۵۱۶)

از آن چشم سیاه او و زان زلف سه تاه او الا ای اهل هندستان بیاموزید هندویی
(مولوی، ۱۳۵۳: ۴۷۴)

پندی بده و به صلح آور آن چشم خمار عبهری را
(همان: ۵۷)

۱۱.۱.۳. شیخ اجل، سعدی شیرازی

سعدی بارها چشم را با صفات مختلف آورده است، از جمله چشم سیه و سیاه، چشم نرگس، نرگس شهلا و چشم آهوانه:

سر به بالین عدم باز نه‌ای نرگس مست که ز خواب سحر آن نرگس شهلا برخاست
(سعدی، ۱۳۸۹: ۶۵۲)

من نه به وقت خویشتن پیروشکسته بوده‌ام موی، سپید می‌کند چشم سیاه اکدشان
(همان: ۵۳۷)

آن سروناز بین که چه خوش می‌رود به‌راه وان چشم آهوانه که چون می‌کند نگاه
(همان: ۵۳۹)

۱۲.۱.۳. کمال خجندی

کمال خجندی چندین غزل با ردیف چشم سروده و بارها چشم را با صفات مختلف آورده است. او چندبار چشم سیاه را با حور همراه کرده است:

تا چو چشم سیهت مست بغلطیدی حور بوی گیسوی تو در خلد برین می‌بایست
(کمال خجندی، ۱۳۳۷: ۵۸)

حور عین را چو سر زلف، سیه‌چشمی بین که ز کوی تو به فردوس برین خرسند است
(همان: ۲۴۵)

۱۳.۱.۳. کمال‌الدین اسماعیل

کمال‌الدین اسماعیل به فراوانی صفات بیمار و خمار را برای چشم آورده و چند رباعی و یک قصیده‌ی مفصل و زیبا با ردیف چشم سروده است که چندین بیت آن تأکید بر سیاهی چشم دارد:

خونریز شد ز پردلی این چشم دل سیاه	زنهار تا رخت ندهد زینهار چشم
رشاشه از سرشک کند شانه از مژه	پیش رخ تو هندوی آینه‌دار چشم
از ریشه‌ی قصبچه‌ی دری کلک اوست	این کسوت سیاه که آمد شعار چشم
گر دیده‌ی سپید و سیاه زمانه یافت	انسان عین به ز تو از کردگار چشم

(کمال اسماعیل، ۱۳۹۶: ۹۱)

۱۴.۱.۳. خواجه حافظ

حافظ نیز مانند شاعران دیگر بارها چشم را با زیبایی‌ها و ساحری‌هایش به رشته‌ی نظم کشیده که رنگ چشم در شعر او نیز فقط سیاه است. چند بیت به‌عنوان شاهد نوشته می‌شود:

مگرم چشم سیاه تو بیاموزد کار ورنه مستوری و مستی همه‌کس نتوانند
(حافظ، ۱۳۶۷: ۱۹۷)

گناه چشم سیاه تو بود و گردن دلخواه که من چو آهوی وحشی ز آدمی برمیدم
(همان: ۲۶۶)

نرگس کرشمه می‌برد از حد، برون خرام ای من فدای شیوه‌ی چشم سیاه تو
(همان: ۳۱۷)

۱۵.۱.۳. سلمان ساوجی

سلمان ساوجی با واژه‌ی چشم پیوند ویژه‌ای دارد. او در غزلیاتش ۲۷۷ بار لفظ چشم را آورده است. سلمان غزلی ۷ بیتی دارد که در هر بیت آن ۶ بار لفظ چشم را تکرار کرده که مطلع آن، این بیت است:

چو چشمت هرگزم چشمی به چشم در نمی‌آید به چشمانت که چشمم را به جز چشمت نمی‌باید
(سلمان، ۱۳۸۹: ۳۴۴)

در غزلیات او رنگ چشم‌ها همیشه سیاه است؛ مانند:

از گوشه بسی گوشه نشین را که ببینی در می‌کده‌ها چشم سیاه تو کشیده
(همان: ۳۹۶)

مقبل آن است که در چشم تو آید امروز به جز از هندوی چشم تو کسی مقبل نیست
(همان: ۲۸۰)

۱۶.۱.۳. خواجه‌ی کرمانی

خواجه‌ی کرمانی نیز صدها بار با واژه‌ی چشم مضمون‌آفرینی کرده است. او نیز چند غزل و یک قصیده‌ی طولانی با ردیف چشم سروده که مطلع نخستین غزلش با ردیف چشم، چنین است:

ای روی تو چشمه‌ی خور چشم ابروی تو طاق اخضر چشم
(خواجه، ۱۳۷۴: ۳۰۳)

او در همین غزل به سیاهی چشم هم اشاره می‌کند:

دریا شوم ز اشک خونین هر لحظه سواد کشور چشم
(همان)

رنگ چشم در شعر خواجه نیز همواره سیاه است:

پیوسته هلال است تو را حاجب خورشید وین طرفه که چشم سیهت ابن هلال است
(همان: ۲۲۲)

۱۷.۱.۳. جامی

رنگ چشم در اشعار جامی نیز فقط سیاه است، مثل:

چشم شه‌لای او به سرمه سیاه سرمه‌ی او غبارِ نعل سپاه
(جامی، ۱۳۷۸: ۳۴۶)

۱۸.۱.۳. محتشم کاشانی

محتشم کاشانی نیز در شعر خویش فقط از چشم سیاه یاد کرده است و چنان‌که پیش از
این آوردیم، او غزلی را هم با ردیف چشم سیاه سروده است:
زه‌ی کرشمه تو را سرمه‌سای چشم سیاه دو عالم‌ت نگرستن بهای چشم سیاه
(همان: ۴۸۲)

۱۹.۱.۳. لسانی شیرازی

لسانی شیرازی هم فقط از چشم سیاه بارها یاد کرده است:
داغ آن چشم سیاهت چشم محزون سوخته گریه‌ی گرم سواد چشم پر خون سوخته
(لسانی، ۱۳۹۲: ۴۰۴)
مردم کشی که فتنه‌ی چشم سیاه او با غمزه‌ی ستیغزه گر او برابر است
(همان: ۶۰)

۲۰.۱.۳. صائب تبریزی

صائب تبریزی چشم را با رنگ‌های گوناگون آورده است؛ هم چشم سیاه و هم نیلوفری
و کبود و آسمانی. او نخستین شاعری است که بارها به زیبایی چشم کبود، نیلوفری و
آسمانی اشاره کرده است. دو نمونه برای چشم سیاه:
جز چشم سیاه تو که جانهاست فدایش بی‌مار ندیدم که توان مرد برایش
(صائب، ۱۳۶۸: ۲۴۴۹)
که یابد رهایی زدام نگاهش که یک حلقه‌ی اوست چشم سیاهش
(همان: ۲۴۵۲)

۲۱.۱.۳. بیدل دهلوی

بیدل دهلوی نیز بارها از چشم سیاه یاد کرده است:
نسخه‌ی وحشت سواد چشم‌آهو خوانده‌ایم گر سیه گردد سراپا نیست باطل فرد ما
(بیدل، ۱۳۸۶: ۱۵۷)

بررسی و تحلیل ردپای چشم رنگی یا غیرسیاه در ادبیات فارسی / محمدحسین کرمی ————— ۲۴۵

ای به زلفت جوهر آینه‌ی دل تاب‌ها چون مژه دل‌بسته‌ی چشم سیاهت خواب‌ها
(همان: ۹۵)

بی بلایی نیست شمشیر مژه خواب‌اندنت فتنه‌ی چشم‌سیاهت را چه بیداری چه خواب
(همان: ۲۶۶)

از فریب سرمه سایه‌های آن چشم سیاه سرمه‌دان را میل انگشت تعجب بر لب است
(همان: ۳۰۳)

او بارها چشم سفید (نابینا) را نیز در شعر خود آورده است، مانند:

مرگ تسکین ندهد منتظر وصل تو را پای تا سر کفن چشم سفید است اینجا
(همان: ۲۹۹)

او بارها از چشم خفاش و در غزلی از رنگ چشم خفاش یاد می‌کند:

حضور نورت از دقت نگاهی باز می‌دارد به رنگ چشم خفاش این گره جز پیش شب مگشا
(بیدل، ۱۳۸۶: ۹)

برخلاف صائب، بیدل نگاه مثبتی به صاحبان چشم ازرق ندارد:

جز مکر در طبیعت زهاد شهر نیست این گربه طیّنتان همه یک چشم ازرقند
(همان: ۶۶۰)

بیدل در این بیت با آوردن لفظ یک چشم، احتمالاً دجال را هم در نظر داشته است. میر
نجات شاعر سبک هندی قرن ۱۱ و ۱۲ هجری چشم فیروزه‌ای را پسندیده و گفته است:
چشم فیروزی آن مطرب خوش لهجه نجات عاقبت دشت نشابور کند آینه را
(سیالکوتی، ۱۳۸۰: ۳۰۰)

این روند توجه به چشم سیاه در دوره‌های بعد نیز ادامه می‌یابد و در شعر معاصر نیز
جایگاه خود را حفظ کرده؛ اما راه برای حضور چشمان رنگی نیز باز مانده؛ برای مثال
فریدون مشیری در شعر معروف «کوچه» سروده است:

تو همه راز جهان ریخته در چشم سیاهت من همه محو تماشای نگاهت
(مشیری، ۱۳۴۷: ۱۱۹)

۲.۳. چشم رنگی (زرقا، کیود، نیلوفری، سبز و آبی)

با تحقیق دقیق و مفصلی که انجام شد، تا قرن یازدهم هجری و ظهور صائب تبریزی به جز یک مورد در شعر خاقانی و یک رباعی در *نزه‌المجالس* و یک مورد در شعر قطران یا شاعران اصلاً به چشم غیرسیاه توجه نکرده‌اند و در شعر خود نیاورده‌اند یا اگر آورده‌اند، دیدشان کاملاً منفی است. اینک تمام موارد را نقل و شرح می‌کنیم:

نخستین بیتی که در آن غیرمستقیم به چشم رنگی و میناچشم اشاره شده، از عنصری بلخی در وصف گل‌ها و گیاهان است؛ یعنی میناچشم، مطلوب است؛ اما برای گل‌ها:
افسر سیمین فرو گیرد ز سر کوه بلند باز میناچشم و دیاروی و مشکین سر شود
(عنصری، ۱۳۶۳: ۲۴)

قطران در تشبیب قصیده‌ای، تعبیر گنج پیروزه آورده است که از آن می‌توان به چشم رنگی (پیروزه‌ای - آبی) تعبیر کرد:

دلم بیچاره کرد و چشم بیخواب بدان چشم و لب پر بند و دستان
یکی دایم بود پیروزه را گنج یکی دائم بود بیجاده را کان
(قطران، ۱۳۶۲: ۲۹۷)

پس از آن بیتی در دیوان ناصر خسرو آمده و شاعر خود و شاعران دیگر را نکوهش می‌کند که چرا به مفاهیم تغزلی پرداخته‌اند و موی سیاه و چشم ازرق را ستوده‌اند، این درحالی است که نه در شعر او و نه در شعر معاصرانش خبری از چشم ازرق نیست:

یک چند به زرق شعر گفتی بر شعر سیاه و چشم ازرق
(ناصر خسرو، ۱۳۳۹: ۲۳۶)

در متون حماسه‌ی ملی از قبیل *شاهنامه*، *گرشاسپ‌نامه‌ی اسدی* و *اسکندرنامه* نیز چشم رنگی مطلوب نیست. حکیم فردوسی در *شاهنامه* دوبار چشم کیود آورده است و هردو بار کاملاً منفی؛ یک‌بار در داستان اکوان دیو که در آغاز به شکل گوری زیبا بر رستم ظاهر شد؛ اما وقتی رستم با خنجر تنش را درید، به شکل زیر درآمد. رستم می‌گوید:

... که گوری ندیدم به خوبی چنوی بدان سرفرازی و آن رنگ و بوی
چو خنجر بدرید بر تنش پوست بر او بر نبخشود دشمن نه دوست

سرش چون سر پیل و مویش دراز دهن پر ز دندان‌های گراز
دو چشمش کبود و لبانش سیاه تنش را نشایست کردن نگاه
(فردوسی ۱۹۶۵، ج ۴: ۳۱۲)

بار دیگر فردوسی درباره‌ی زمانی که خسرو پرویز به دستور شیرویه دستگیر و زندانی شده بود، آورده است که یاوران و همدستان شیرویه دائم از خسرو ترسان و حیران بودند و از شیرویه می‌خواستند که هرچه زودتر او را بکشد؛ اما کسی زهره‌ی چنین کاری را نداشت:

که خون چنان خسروی ریختی همی‌کوه در گردن آویختی
تا سرانجام:

ز هر سو همی‌جست بدخواه شاه چنین تا بدیدند مردی به راه
دو چشمش کبود و دو خساره زرد تنی خشک و پرموی و رخ لاژورد
(فردوسی، ۱۹۷۱، ج ۹: ۲۸۱)

این مرد زشت‌روی بدکیش کبودچشم از زاد فرخ دشمن خسرو، کیسه‌ای زر گرفت و خنجری در پهلوی پرویز فروکرد و او را از پای درآورد.

اسدی طوسی در *گرشاسب‌نامه* آورده است: آنجا که ضحاک به دیدن اثرط آمده بود، از اژدهایی عالم‌سوز و مردم‌اوبار سخن گفت و گرشاسب در آن مجلس پذیرفت که آن را بکشد. پس از رفتن ضحاک، اثرط اژدها را چنین توصیف کرده است:

گهی جانور بد رونده زجای به سینه زمین در به تن سنگ‌سای
سرش بیشه از موی و چون کوه تن چو دودش دم و همچو دوزخ دهن
دو چشم کبودش فروزان زتاب چو دو آینه در تف آفتاب
(اسدی طوسی، بی‌تا: ۵۳)

نظامی گنجوی در *شرفنامه* در وصف یکی از پهلوانان روس صفت گربه‌چشم آورده است:

دگر ره یکی روسی گربه‌چشم چو شیران به ابرو درآورده چشم
سلاح آزمایی در آموخته بسی درع را پاره بر دوخته
(نظامی، بی‌تا: ۴۵۴)

چند صفحه بعد در توصیف لشکریان روس که از نزدیکی ظلمات به جنگ اسکندر آمده‌اند، شاعر آن‌ها را مردمی سرخ‌موی و پیروزه‌چشم تصویر می‌کند:

یکی کوه نزدیک تاریکی است که راهش چو مویی ز باریکی است
نداند کسی اصل ایشان درست که چون بودشان زاد و بوم از نخست
همه سرخ رویند و پیروزه چشم ز شیران نترسند هنگام خشم
(همان: ۴۵۷)

خاقانی در مدیحه‌ی هنجارشکنانه که برای عصمت‌الدین، خواهر منوچهر شروانشاه و عمه‌ی اخستان، سروده که قاعدتاً در آن هنگام باید مسن بوده باشد. لفظ زرقا، کبودچشم آورده و با تداعی از زرقای یمنی یاد کرده است:

حضرت سطر معلماً دیده‌ام ذات سیمرخ آشکارا دیده‌ام
چشم زرقا را کشیده کحل غیب هم به نور غیب بینا دیده‌ام
اینست بلقیسی که بر درگاه او هدهد دین را تولاً دیده‌ام
اینست زرقایی که چشم خضر او محرم کحل مسیحا دیده‌ام
من کیم خواه از یمن خواه از عرب کاین چنین بلقیس و زرقا دیده‌ام
(خاقانی، ۱۳۵۷: ۲۷۲)

به‌جز بیتی از قطران تبریزی و یک رباعی در *نزه‌المجالس* این تنها موردی است که در شعر فارسی تا پیش از سده‌ی یازدهم چشم کبود با دید مثبت آمده است. جالب است که همین خاقانی در دو قطعه‌ی هجوی که ظاهراً درباره‌ی رشید و طواط است، به‌جای زرقا یا کبود از لفظ گربه چشم استفاده کرده است:^۲

این گربه‌چشمک این سگک غوری غرک سگ سارک مخنثک و زشت کافرک
(همان: ۷۸۰)

باز در قطعه‌ی هجویه‌ای سروده است:

خواجه موشی است زیر بُر به کمین گربه چشم و پلنگ خشم از کین
گربه‌ی موش گون بسی دیدم این یکی موش گربه چشم بین
(همان: ۹۱۳)

کمال‌الدین اسماعیل در یک قطعه‌ی هجوی که برای شخصی به نام خواجه اسحاق سروده است، چشم ازرق را به کار برده است:

چارند گواه خواجه اسحاق هر چار بر خرد مصدق
کآن کس که بود به رنگ خواجه مجبول بود ز شرمطلق
آواز گران و روی فربه با سرخی موی و چشم ازرق

(کمال اسماعیل، ۱۳۹۶: ۳۵۱)

در کتاب *نزه‌المجالس* که مجموعه‌ای از رباعیات شاعران گوناگون است و در قرن هفتم هجری به وسیله‌ی جمال خلیل شروانی گردآوری شده است، رباعی‌ای دارد که بالای آن نوشته است: در معشوق ازرق چشم و در آن چشم فیروزه‌ای رنگ را بر چشم سیاه که شبه خوانده شده، ترجیح داده است.^۳

چشم تو ز فیروزه گرفته است جمال فیروزه به از شبه بود در همه حال
برخود چشمت خجسته دارم همه سال فیروزه بلی خجسته دارند به فال

(شروانی، ۱۳۶۶: ۴۰۵)

از قرن هفتم تا یازدهم هجری در شعرها فقط به چشم سیاه توجه شده و از چشم رنگی و کبود اثری چندانی دیده نمی‌شود، جز یک بیت در قطعه‌ای از محتشم کاشانی که از دشمنی سخن می‌گوید که ازرق چشم است و از پادشاه می‌خواهد که او را بکشد؛ زیرا به قول خداوند، صاحب چشم ازرق دشمن رسول است:

ازرق بود به قول خدا دشمن رسول آن ازرق منافق غدار را بکش

(محتشم، ۱۳۷۰: ۵۹۷)

در قرن یازدهم هجری صائب تبریزی به طرز تازه‌ای به چشم کبود نگرسته و بارها چشم زیبای معشوق را نیلوفری، کبود و آسمانی توصیف کرده و این امر در شعر دوره‌های بعد بسیار اثرگذار بوده است:

دل ز من خواهی نخواهی برد آن چشم کبود پنجه کردن با بالای آسمانی مشکل است

(صائب، ۱۳۷۱: ۵۲۸)

جامه در نیل مصیبت زن که آن چشم کبود چون بالای آسمان فیروز جنگ افتاده است

(همان، ۵۶۸)

این فتنه که در نرگس نیلوفری توست در پرده‌ی نه طارم اخضر نتوان یافت

(همان، ۱۰۷۴)

همان زان نرگس نیلوفری نیرنگ می‌ریزد بلای آسمانی توبه کسرد از مردم آزاری
بلا پیوسته از گردون مینا رنگ می‌ریزد ...نباشد یک نفس بی فتنه‌ای چشم کبود او
(همان: ۱۴۸۶)

همان زان نرگس نیلوفری نیرنگ می‌ریزد من آن نیم که به نیرنگ دل دهم به کسی
بلا پیوسته از گردون مینا رنگ می‌ریزد هر چشم زدن چشم کبود تو به رنگی است
(همان: ۱۹۰۹)

همان زان نرگس نیلوفری نیرنگ می‌ریزد هر چشم زدن چشم کبود تو به رنگی است
بلا پیوسته از گردون مینا رنگ می‌ریزد دل خراب مرا جور آسمان کم بود
(همان: ۲۰۹۵)

همان زان نرگس نیلوفری نیرنگ می‌ریزد دل خراب مرا جور آسمان کم بود
بلا پیوسته از گردون مینا رنگ می‌ریزد خاک سیه به کاسه‌ی چشم غزاله کرد
(همان: ۱۸۵۴)

همان زان نرگس نیلوفری نیرنگ می‌ریزد خاک سیه به کاسه‌ی چشم غزاله کرد
بلا پیوسته از گردون مینا رنگ می‌ریزد ای سنگدل بناز به چشم کبود خویش
(همان: ۲۴۳۸)

همان زان نرگس نیلوفری نیرنگ می‌ریزد او در بیتی چشم کبودرنگ را بر چشم‌های دیگر ترجیح می‌نهد و دلکش تر می‌خواند:
بلا پیوسته از گردون مینا رنگ می‌ریزد شیوه‌ی چشم کبود از چشم‌ها دلکش تراست خانه‌ی چینی نما را آب و تاب دیگر است
(همان: ۳۴۵۳)

همان زان نرگس نیلوفری نیرنگ می‌ریزد چشم نیلوفری را بار دیگر در غزل شماره‌ی ۶۷۷۴ تکرار کرده است:
بلا پیوسته از گردون مینا رنگ می‌ریزد شود پژمرده نیلوفر ز خورشید تو جادوگر رخ چون آفتاب و چشم چون نیلوفری داری
(همان: ۳۲۹۳)

همان زان نرگس نیلوفری نیرنگ می‌ریزد بیت زیر نشان می‌دهد که چشم کبود و چشم نیلوفری را یکسان می‌دانسته و آن را
بلا پیوسته از گردون مینا رنگ می‌ریزد اثرگذارتر از چشم با رنگ‌های دیگر می‌شمرده است.

همان زان نرگس نیلوفری نیرنگ می‌ریزد شد سیه روز من از چشم کبود او که هست شعله‌ی نیلوفری از شعله‌ها جان‌سوزتر
بلا پیوسته از گردون مینا رنگ می‌ریزد (همان: ۳۶۴۱)

همان زان نرگس نیلوفری نیرنگ می‌ریزد برای کشف علت تحول شگرف در شعر صائب نسبت به چشم رنگی می‌توان چند
بلا پیوسته از گردون مینا رنگ می‌ریزد فرض را در نظر گرفت:

همان زان نرگس نیلوفری نیرنگ می‌ریزد ۱. شیوه‌ی هنجارشکنانه‌ی سبک هندی که صائب در آن نقش عمده دارد و بسیاری از
بلا پیوسته از گردون مینا رنگ می‌ریزد معیارهای آن را دگرگون می‌کند؛

۲. رفت و آمد اروپاییان رنگین چشم در دربار پادشاهان صفوی و ملاقات احتمالی صائب با ایشان؛

۳. تجربه‌ی شخصی صائب که احتمالاً دل بسته به شخص یا اشخاصی با چشم کبود بوده است. فروغی بسطامی شاعر دوره‌ی قاجار و عصر بازگشت، اما خود را دیوانه‌ی چشم کبود معشوق شمرده است:

دیری است که دیوانه‌ی آن چشم کبودم سرمستم از این باده‌ی دیرینه که بودم
(فروغی بسطامی، ۱۳۷۵: ۲۱۸)

در شعر معاصر برخلاف دوره‌های پیش از قرن یازدهم، شاعران زیبایی چشم‌های کبود و نیلوفری را ستوده‌اند و حتی آن را بر چشم سیاه ترجیح داده‌اند. برای نمونه چند بیت در زیر می‌آوریم:

نیلگون چشم فریب انگیز رنگ آمیز تو چون سپهر نیلگون دارد سر افسونگری
از غم رویت به سان شاخه‌ی نیلوفرم ای تو را چشمی به رنگ شعله نیلوفری
(رهی معیری، ۱۳۷۰: ۱۷۷)

باز جای دیگری می‌گوید:

تا گریزان گشتی ای نیلوفری چشم از برم در غمت از لاغری چون شاخه نیلوفرم
(همان: ۷۲)

مهدی سهیلی هم چشم سبز را به زیبایی در غزلیات خود جای داده است:

چشم‌هایت سبز روشن قامتت نیلوفری من بلاگردان چشمت ماهتابی یا پری؟
می‌درخشد چشم صدرنگ تو چون فیروزه‌ها آسمان سبز هم حیران این میناگری
(سهیلی، ۱۳۷۰)

حمید مصدق نیز چشم سبز را ستوده و گفته است: «ای تو چشمانت سبز/ درمن این

سبزی هذیان از توست/ سبزی چشم تو تخدیرم کرد» (مصدق، ۱۳۵۷: ۱۴)

و حسین منزوی به زیبایی سروده است:

دو چشم داشت دو سبز آبی بلاتکلیف که بر دوراهی دریا- چمن مردّد بود
(منزوی، ۱۳۹۹: ۴۶۴)

به‌هرحال در شعر معاصر فارسی شاعرانی که به رنگ چشم توجه کرده‌اند، هیچ‌کدام چشم‌رنگی را ناپسند نداشته‌اند و حتی آن را بر رنگ سیاه ترجیح نهاده‌اند.

۴. نقد و تحلیل

چنان‌که ملاحظه شد، در شعر فارسی از آغاز تا روزگار صائب به‌جز یک مورد در شعر قطران و یک‌مورد در شعر خاقانی که در مدح عصمه‌الدین، خواهرشروانشاه، سروده و یک رباعی از شاعری نامعلوم که در *نزه‌المجالس* درج شده است، در همه‌ی مواردی که در توصیف انسان‌ها به کار رفته، چشم غیرسیاه بعد منفی و ناپسند دارد یا برای دیو و اژدها و خوک و دشمن روسی و غیره به کار رفته و یا به‌جای ذکر رنگ، با اصطلاح گریه‌چشم در هجو به کار گرفته شده است.

اما از روزگار صائب به بعد، به‌ویژه در شعر خود او چشم‌کبود، فیروزه‌ای و نیلوفری به فراوانی استفاده می‌شود و گاهی رنگ‌های کبود و فیروزه‌ای بر رنگ سیاه هم ترجیح نهاده می‌شود. دلیل این امر چیست؟ چرا حدود ۹ قرن چشم سیاه در شعر فارسی فرمان‌روایی مطلق دارد؟

دلایل این امر می‌تواند به قرار زیر باشد:

۱. اغلب شاعران در مناطقی زندگی می‌کردند که رنگ چشم مردم و زیبارویان سیاه بوده است. جغرافیای شعر فارسی و فرهنگ‌هایی چون عربی و هندی که بر فرهنگ ایرانی اثرگذار بوده، غالبیتی با طیف رنگی سیاه داشته؛ از این رو این شاعران رنگ سیاه چشم و مو را هنجاری طبیعی و مطلوب شمرده‌اند و هرآنچه که متفاوت از آن بوده، ناهنجار تلقی کرده‌اند.

۲. معمولاً شاعران در ستودن یا عیب‌کردن تحت‌تأثیر هم قرار می‌گیرند و آنچه شاعران پیشین به‌ویژه شاعران بزرگ پسندیده‌اند و در شعر به کار گرفته‌اند، شاعران دیگر نیز با همان نگاه نگریده‌اند و به کار برده‌اند. این امر همیشه در شعر وجود داشته و امروز هم وجود دارد.

۳. بررسی این موضوع نشان می‌دهد که تا چه اندازه زیبایی امری نسبی است و معیارهای آن براساس متغیرهای اجتماعی در نوسان است و توصیف آن‌ها امری طبیعی است.

۴. حوریانی که سرانجام به‌عنوان پاداش نصیب مؤمنان می‌شود چشم درشت و سیاه دارند. اما اینکه چرا چشم کبود و سبز ناپسند به شمار آمده است، علاوه بر عوامل جغرافیایی، تجربه‌های فردی شاعر و معیارهای عرفی زیبایی، این موضوع ریشه در یک عامل مهم و تعیین‌کننده‌ی دیگر به نام فرهنگ دینی و مذهبی نیز دارد. با توجه به اهمیت فراوان، این موضوع را بیشتر بررسی می‌کنیم:

در آیه‌ی ۱۰۲ سوره طاهّا در بیان مجازات گناهکاران در روز قیامت آمده است: «یومَ یُنْفَخُ فی الصُّورِ وَ نَحْشُرُ الْمُجْرِمِینَ یَوْمَئِذٍ زُرْقًا»: «روزی که در صور دمیده می‌شود و در آن روز مجرمان را کبود چشم برمی‌انگیزیم.» (طاهّا/۱۰۲، ترجمه فولادوند)

در ترجمه و تفسیر آیه‌ی بالا و کلمه زُرُق میان مترجمان و مفسران اختلافاتی وجود دارد. بهاءالدین خرمشاهی در معنی آیه چنین آورده است: «همان روزی که در صور دمیده شود و ما گناهکاران را در آن روز سبز چشم محشور گردانیم.» (خرمشاهی، ۱۳۷۶: ۳۱۹).

ایشان در توضیحات پایین صفحه از منابع معتبر ترجمه و تفسیر مطالبی آورده که نقل آن‌ها بسیار سودمند است. «زُرُق» جمع ازرق است (مونث آن زُرْقًا) یعنی کبودچشم/سبزچشم. ابن‌منظور از قول ثعلب این کلمه را در این آیه، عطاش (تشنگان) معنی می‌کند و بر آن است که چشمان دوزخیان از شدت عطش به کبودی می‌زند و به‌قول دیگر آن را برابر با عُمی (مفرد آن اعمی: نابینا) می‌گیرد. (لسان العرب) ابوالفتوح نیز این دو معنی را نقل می‌کند و بر آن است که سبز چشم مناسب‌تر است. زمخشری می‌نویسد: درباره‌ی زُرُق دو قول گفته‌اند: «نخست زُرُقَه (کبودی، سبزچشم) از نظر اعراب بدترین رنگ برای چشم است؛ زیرا رومیان دشمن آنان بودند و آنان «زُرُق‌العیون» (کبودچشم، سبزچشمان) بودند؛ لذا در وصف دشمن می‌گفتند «اسود الکبد» (سیاه کبد) اصهب السبیل (سرخ سبیل) و ازرق العین (کبود/سبزچشم). دوم اینکه مراد از آن نابینایی است؛ زیرا حدقه‌ی کسی که بینایی نداشته باشد، به کبودی می‌زند. (کشاف) قرآن قدس، ترجمه‌ی تفسیر

طبری: سوز چشم / سبز چشم. تفسیر سوراآبادی و میدی: سبزچشمان. ترجمه‌ی قرآن ۵۵۶ ق. چشم‌های ازرق. تفسیر ابوالفتوح: سبزچشم» (همان)

مرحوم علامه طباطبایی نیز ضمن نقل معانی دیگران که اغلب زرق را چشم کبود و سبز معنی کرده‌اند، با استناد به آیه‌ی ۹۷ سوره‌ی اسری: «وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلٰى وَجُوهِهِمْ عُمِيًّا» معنی کور و نابینا را ترجیح داده است (رک. طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۱۴: ۳۸). در کشف‌الاسرار میدی النوبه الثانیه، در توضیح آیه ضمن تأکید بر معنی کبودی و سبزی چشم آورده است: «الزُّرْقَةُ هِيَ الْخُضْرَةُ فِي سَوَادِ الْعَيْنِ وَ هِيَ اقْبَحُ نَعْوَتِ الْعَيْنِ وَ الْعَرَبُ يَتَشَبَّهُ بِهَا...» (میدی، ۱۳۷۶، ج ۶: ۱۷۶)

میدی این معنی را به آیه‌های دیگر هم تسری داده، بدون اینکه لفظ ازرق در آن‌ها آمده باشد؛ برای مثال در تفسیر آیه‌ی ۲۷۷ بقره که در مذمت رباخواری آمده است، درباره‌ی شخصی رباخوار می‌گوید: «درنگریستند، او را به صورت خرسی دیدند و دو چشم وی ازرق، فرزندان را گفتند که کار و حرفت وی چه بود؟ گفتند: كَانْ يَأْكُلُ الرِّبْوَا وَ لَا يَرْحَمُ النَّاسَ» (همان، ج ۶: ۷۴۸).

میدی همچنین در تفسیر آیه‌ی ۷۲ سوره‌ی مریم که صفات دوزخیان را برمی‌شمارد، می‌نویسد: «در بعضی از اخبار آمده که روز قیامت قومی را از امت محمد سوی دوزخ رانند. چون به در دوزخ رسند، مالک ایشان را گوید که شما چه قومید؟... نشان بیگانگان آن است که روی‌های سیاه دارند و چشم‌های ازرق، سلسله بر دست و پای و غل برگردن.» (همان: ۸۹).

با توجه به آنچه از ترجمه‌ها و تفسیرهای قرآن کریم در معنی زرق نقل شد، نشان می‌دهد که صاحبان چشم سبز و کبود نزد بیشتر مترجمان، مفسران و به تبع آن‌ها فقها و سایر مسلمانان، اهل دوزخ هستند و شاید عمده‌ترین دلیل منفی‌نگری به چشم کبود و آن را به‌عنوان صفت برای دشمنان، بدکاران، دیوها یا ازدها آوردن همین امر باشد.

اما اینکه چرا در شعر صائب تبریزی چشم کبود، سبز و نیلوفری، زیبا و نیکو شمرده شده و بارها به کار رفته است، علاوه بر نقش جغرافیا و تجربه‌ی شخصی شاید بتوان دلیل اصلی آن را در هنجارشکنی او به‌عنوان شاعر سبک هندی جست‌وجو کرد. صائب

بسیاری از قواعد و دیدگاه‌های شاعران دوران پیش از خود را درهم می‌شکند و دگرگون می‌کند و وجود چشم سبز در میان مردم جامعه و زیبایی آن را می‌پذیرد و از ذکر آن باکی ندارد. یک نکته‌ی جالب در شعر صائب این است که هیچ‌گاه لفظ زرق و ازرق را برای چشم به کار نمی‌برد؛ بلکه از الفاظ کبود، نیلوفری و آسمانی بهره می‌گیرد. اینکه در شعر شاعران پس از صائب چشم کبود و نیلوفری مطلوب می‌شود، دلیلش این بوده که چشم رنگی در نگاه شاعران زشت نبوده؛ بلکه کسی جرئت سنت‌شکنی نداشته است و چون این سنت شکسته می‌شود، دیگران نیز جرئت می‌یابند.

به‌هرحال انسان‌های با چشم کبود و موی زرد از گذشته‌های دور در مناطق مختلف ایران پهناور پراکنده بوده‌اند و حتی در برخی مناطق غلبه داشته‌اند، چنان‌که ذکریای قزوینی در کتاب *آثارالبلاد و اخبارالعباد* که در قرن هفتم هجری تألیف شده، آورده است: «دو قریه است در بالای باب‌الابواب در بند، صنعت ایشان زره‌سازی است، اهل این شهر چشم کبود و موی زرد^۴ می‌باشند و سخی و کریم‌اند و غریب را دوست می‌دارند، به‌خصوص اگر صنعتی داشته باشد.» (قزوینی، ۱۳۷۳: ۶۸۰).

در پایان نکته‌ی جالب دیگری که درباره‌ی ترجمه و تفسیر آیه‌ی ۱۰۲ طاه و لفظ زُرْقا گفتنی است، این است که برخی از مترجمان و مفسران زُرْقا را کور و نابینا معنی کرده و مطابق با آیه‌ی ۹۷ سوره‌ی اسری معادل عُمی دانسته بودند و با این استدلال که چشم کسی که بینایی نداشته باشد، به کبودی می‌زند (کشاف). به نظر می‌رسد اصطلاح کوروکبود در زبان و شعر فارسی از همین جا نشئت گرفته باشد. این تعبیر بارها در شعر فارسی به‌ویژه در اشعار عطار و مولوی به کار رفته است؛ مانند:

روبھکی دنبه برد شیر مگر خفته بود جان نبرد خود ز شیر روبه کور و کبود

(مولوی، ۱۳۵۳، ج ۱: ۳۵۶)

یا: «کسی که ماه تو بیند رهد ز کور و کبود» (همان: ۳۸۱) و در مثنوی می‌فرماید:

چون فضولی گشت و دست و پا نمود در عنا افتاد و در کور و کبود

(مولوی، ۱۳۶۵: ۵۸)

۵. نتیجه‌گیری

در میان نژاد ایرانی از روزگاران گذشته تا امروز مردمی با چشمانی به رنگ غیر سیاه، مثل کبود، فیروزه‌ای، سبز، آسمانی یا ازرق زندگی می‌کنند و چشم‌های رنگی نیز مانند سیاه در صورت درشت و متناسب‌بودن با سایر اعضای رخسار زیبا هستند و امروزه نیز بسیار مطلوب است؛ اما در پیشینه‌ی شعر فارسی تا قرن یازدهم و ظهور صائب چشم غیر سیاه به‌ندرت در شعر آمده است و در همان موارد نیز به‌جز دوسه مورد یک‌بار در شعر قحطان یک‌بار خاقانی و بار دیگر در یک رباعی بدون ذکر نام شاعر در *نزه‌المجالس*، همه‌جا جنبه‌ی منفی دارد و در توصیف چشم دشمنان شاعر و در هجو آن‌ها با تعبیر گربه‌چشم یا برای دشمن روسی اسکندر یا در متون حماسی برای توصیف چشم دیو و اژدها و مردی زشت و بدکاره، قاتل پرویز، به کار رفته است و این ویژگی به‌استثنای همان سه مورد که متعلق به شاعران آذربایجان است، در شعر شاعران مناطق مختلف ایران یکسان است.

تحقیق‌ها و بررسی‌ها نشان داد که علاوه بر غلبه‌ی صاحبان چشم سیاه در قلمرو فارسی‌زبانان و پیروی شاعران از سنت‌های ادبی مشترک، دلیل عمده‌ی نگاه منفی به چشم کبود و ازرق جنبه دینی و مذهبی دارد. در آیه‌ی ۱۰۲ سوره‌ی طها دربارهِ مجرمان آمده است: «که در آن روز چون در صور دمیده شود، گناهکاران را با چشم زُرق برمی‌انگیزیم.» اغلب مترجمان، مفسران و فقیهان و... زُرق را کبود چشم معنی کرده‌اند و آن را شوم شمرده‌اند. بدون تردید یکی از عوامل نگاه منفی به چشم کبود ریشه در این اعتقاد دارد و دشمنی مسلمانان و اعراب با رومیان و اروپاییان که دارای چشمان سبز- آبی هستند، از همین آیشخور است یا به این امر دامن زده است.

برخی از مترجمان و مفسران نیز زُرق را معادل عمی، در آیه‌ی ۹۷ سوره‌ی اسری دانسته و نابینا معنی کرده‌اند و گفته‌اند کسی که نابینا می‌شود، حلقه‌ی چشمش کبود می‌گردد. به نظر می‌رسد لفظ کورو کبود که در شعر فارسی به‌ویژه در اشعار عطار و مولانا به فراوانی به کار رفته، از همین جا باشد که هر دو معنی، هم کور و هم کبود را با هم آورده‌اند.

اینکه چرا در شعر صائب چشم کبود، نیلوفری و آسمانی به فراوانی و بیش از چشم سیاه آمده و بعد از او نیز ادامه یافته، علاوه بر علاقه‌ی شخصی صائب به نظر می‌رسد که دلیل عمده‌ی آن، نگاه سنت‌شکنانه‌ی سبک هندی و شخص صائب تبریزی باشد. پس از او هم این تابوی اظهار علاقه به چشم آبی شکسته می‌شود. درباره‌ی بیت خاقانی نیز باید گفت که تا زمان خودش یکی از بزرگ‌ترین هنجارشکنان ادبی خاقانی بوده است و در قصیده‌ی مذکور نیز دو هنجارشکنی مهم وجود دارد: یکی آوردن لفظ زرقا با نگاه مثبت و دوم ذکر رنگ چشم خواهر سلطان در شعر. البته نباید سکونت قطران، خاقانی و خلیل شروانی در منطقه‌ی آذربایجان را از نظر دور داشت.

یادداشت‌ها

۱. پرکاربردترین مشبّه‌به برای چشم گل نرگس است. این گل بر دونوع است: یکی شهلا که میان آن سیاه است و دیگری عبهر که میان آن زرد است. درحقیقت مشبّه‌به مناسب برای چشم، این نوع نرگس بوده است و باید با همین مشابهت هم بنا شده باشد؛ اما بعدها گسترش یافته و به مطلق نرگس و حتی عبهر نیز تعمیم یافته است:

بر سقف چرخ نرگسه داری هزار صف از بند آن دو نرگس شهلا چه خواستی؟

(خاقانی)

۲. در پاورقی چاپ سجادی عنوان (در هجو رشید و طواط) آمده است؛ اما از مضامینی که در قطعه آمده به نظر نمی‌رسد که در هجو رشید و طواط باشد! بلکه باید درباره‌ی کسی باشد که در دربار شروانشاه حضور داشته است.

۳. توجه شود که هر دو شاعری که رنگ زرقا و فیروزه‌ای را مثبت به کار برده‌اند، شروانی هستند. این نشان می‌دهد که مناطق زندگی شاعران کاملاً بی‌تأثیر نیست.

۴. پیش از نگارش مقاله با توجه به تناسب و همراهی چشم کبود و سبز با موی زرد و بور، در نظر داشتم هردو را در یک مقاله بیاورم و یادداشت‌های لازم را فراهم کرده بودم؛ اما برای پیشگیری از طولانی‌شدن مقاله، از بخش دوم صرف‌نظر کردم.

امیدوارم در آینده‌ی نزدیک آن بخش نیز به‌صورت جداگانه به نگارش درآید.

منابع

- قرآن کریم. (۱۳۷۶). ترجمه‌ی بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: جامی - نیلوفر.
- آقاباباخانی خوزانی، زهرا. (۱۳۸۹). «اقلیم‌های زیبا خیز شعر فارسی». پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان، سال ۴۶، صص ۲۱-۳۴.
- اسدی طوسی، ابونصر علی بن احمد. (بی‌تا). گرشاسب‌نامه. به کوشش حبیب یغمایی، بی‌جا.
- انوری ابیوردی، محمدبن محمد. (۱۳۶۴). دیوان اشعار. به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، تهران: علمی و فرهنگی.
- بیدل دهلوی، عبدالقادر. (۱۳۸۶). دیوان بیدل دهلوی. به تصحیح اکبر بهداروند، تهران: نگاه.
- جامی، نورالدین عبدالرحمان. (۱۳۷۸). سلسله الذهب. تحقیق و تصحیح جابلقا داد علیشاه و دیگران، تهران: میراث مکتوب.
- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد. (۱۳۶۷). دیوان حافظ. قزوینی - غنی، به اهتمام ع جریزه‌دار، تهران: اساطیر.
- خاقانی شروانی، بدیل‌ابن علی. (۱۳۵۷). دیوان اشعار. به تصحیح ضیاء‌الدین سجادی، تهران: زوار.
- خلیل شروانی، جمال‌الدین. (۱۳۶۶). نزهه المجالس. به تصحیح محمدامین ریاحی، تهران: زوار.
- خواجوی کرمانی، کمال‌الدین محمود. (۱۳۷۴). دیوان اشعار. به اهتمام و تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران: پازنگ.
- رودکی سمرقندی، ابو عبدالله جعفر. (۱۳۸۷). دیوان اشعار رودکی. به کوشش نصرالله امامی، تهران: مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات.
- رهی معیری، محمدحسن. (۱۳۷۰). سایه عمر. تهران: زوار.
- زرقانی، مهدی و همکاران. (۱۳۹۸). تاریخ بدن در ادبیات فارسی. تهران: سخن.

- سعدی شیرازی، مصلح بن عبدالله. (۱۳۸۹). *کلیات سعدی*. تصحیح بهاءالدین خرمشاهی، تهران: دوستان.
- سلمان ساوجی، جمال‌الدین. (۱۳۸۹). *کلیات سلمان ساوجی*. به تصحیح عباسعلی وفایی، تهران: سخن.
- سنایی غزنوی، ابوالمجد. (بی‌تا). *دیوان اشعار*. به کوشش محمدتقی مدرس رضوی، تهران: سنایی.
- سهیلی، مهدی. (۱۳۷۰). *مجموعه شعرنگاهی در سکوت*. تهران: پوپک.
- سیالکوتی، مل وارسته. (۱۳۸۰). *مصطلحات الشعراء*. به تصحیح سیروس شمیسا، تهران: فردوس.
- صائب تبریزی، میرزاحمدعلی. (۱۳۶۷). *دیوان صائب*. ۶ جلد، به کوشش محمد قهرمان، تهران: علمی و فرهنگی.
- طباطبایی، علامه سیدمحمد. (۱۳۶۳). *تفسیر المیزان*. ج ۱۴، تهران: امیرکبیر.
- عطارنیشابوری، فریدالدین. (۱۳۶۰). *دیوان عطار*. به تصحیح تقی تفضلی، تهران: علمی و فرهنگی.
- عنصری بلخی، ابوالقاسم. (۱۳۶۳). *دیوان عنصری*. به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: کتابخانه سنایی.
- فرخی سیستانی، ابوالحسن علی بن جولوغ سیستانی. (۱۳۶۳). *دیوان اشعار*. به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: زوار.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۹۷۱). *شاهنامه‌ی فردوسی*. تصحیح م. ن. عثمانوف، زیرنظر ع. نوشین، تهران: چاپ مسکو.
- قطران تبریزی، شرف‌الزمان حکیم ابومنصور. (۱۳۶۲). *دیوان اشعار*. چاپ شده از روی نسخه محمد نخجوانی، تهران: ققنوس.
- قزوینی، زکریا ابن محمد. (۱۳۷۳). *آثار البلاد و اخبار العباد*. ترجمه‌ی با اضافات جهانگیر میرزا قاجار، تصحیح و تکمیل میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر.

۲۶۰ _____ مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) / سال ۱۳، شماره‌ی ۳، پاییز ۱۴۰۰ (پیاپی ۴۹)

کسایبی مروزی، ابوالحسن. (۱۳۹۶). *دیوان کسایبی*. محمدباقر نجف‌زاده بارفروش، تهران: زوار.

کمال‌الدین، اسماعیل‌بن‌محمد بن عبدالرزاق اصفهانی. (۱۳۹۶). *دیوان اشعار*. به اهتمام حسین بحرالعلومی - مهدی میرزایی، تهران: سنایی.

کمال خجندی، کمال‌الدین مسعود. (۱۳۳۷). *دیوان اشعار*. تصحیح عزیز دولت‌آبادی، تبریز: کتابفروشی تهران.

لسانی شیرازی، وجیه‌الدین. (۱۳۹۲). *دیوان اشعار*. تصحیح محمدحسین کرمی، شیراز: دانشگاه شیراز.

محتشم کاشانی، کمال‌الدین علی. (۱۳۷۰). *دیوان اشعار*. به کوشش مهرعلی گرگانی، تهران: کتابخانه سنایی.

مشیری، فریدون. (۱۳۴۷). *مجموعه شعر ابر و کوچه*. تهران: نیل.

مصدق، حمید. (۱۳۵۷). *دو منظومه*. تهران: امیرکبیر.

منزوی، حسین. (۱۳۹۹). *مجموعه اشعار*. به کوشش محمد فتحی، تهران: نگاه.

مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۵۳). *غزلیات شمس*. با مقدمه بدیع‌الزمان فروزانفر، به تصحیح م. درویش، تهران: جاویدان.

_____ (۱۳۶۵). *مثنوی معنوی*. به تصحیح نیکلسون، تهران: مولا.

میبدی، رشیدالدین. (۱۳۷۶). *کشف‌الاسرار و عده‌الابرار*. به سعی و اهتمام علی‌اصغر حکمت، تهران: امیرکبیر.

ناصرخسرو، ابومعین. (۱۳۳۹). *دیوان اشعار*. تصحیح نصرالله تقوی، به کوشش مهدی سهیلی، چاپخانه گیلان.

نظامی‌گنجوی، الیاس بن یوسف. (بی‌تا). *شرفنامه*. به تصحیح حسن وحید دستگردی، تهران: علمی.

وطواط، رشیدالدین. (۱۳۳۹). *دیوان*. تصحیح سعید نفیسی، تهران: کتابخانه بارانی.